



سفر به منزل جانان

گزارش یک سفر کوتاه به نجف و کربلا

(۱۲ - ۱۶ خرداد ۱۳۸۴)

رسول جعفریان

در آغاز راه

شب پنج‌شنبه، دوازدهم خرداد ۱۳۸۴ همراه یک کاروان کوچک پنج نفری راهی زیارت کربلا شدیم. تصمیم‌گیری برای این سفر، جمعه گذشته صورت گرفته بود؛ زمانی که با دوستان همسفر در خدمت جناب حجت‌الاسلام والمسلمین سید جواد شهرستانی - حفظه الله تعالی - بودیم. ایشان توصیه کرد که همگی با هم به سفر عتبات بروید و ما هم مشتاقانه پذیرفتیم. این پنج نفر عبارت بودند از آقایان: محمدعلی مهدوی‌راد، محمدمهدی معراجی، احمد عابدی، مهدی مهریزی و این بنده خدا. این جمع، دست کم ده بار در سفرهای خارجی به سوریه و مکه و مصر و مغرب که همگی با هدف خرید کتاب برای کتابخانه‌های تخصصی بوده، با یکدیگر همسفر بوده‌اند.

پس از انجام کارهای ویزا و زحماتی که آقای لاجوردی برای این کار کشید، ساعت یازده و نیم شب پنج‌شنبه از قم حرکت کرده، از سمت اراک و ملایر و نهاوند به کرمانشاه و از آنجا به ایلام رفتیم. ساعت هفت صبح به این شهر رسیدیم. در ایلام سر چهارراه رسالت، اندکی آن سوتر، مرکز اطلاع رسانی امام جواد علیه السلام است. این مرکز که متعلق به دفتر آیت‌الله العظمی سیستانی است، به جز خدمات رایانه‌ای به مردم این شهر محروم، سایتی هم دارد. طبقات بالای آن ساختمان هم برای میهمانانی است که از این مسیر عازم عراق هستند. پس از صرف صبحانه، به سمت مهران حرکت کردیم.

گروه دیگری هم با همراهی جناب آقای شیخ مهدی انصاری عازم عتبات بودند. این گروه قرار بود چند دستگاه اتومبیل مدل بالای اهدایی را برای حرم‌های مطهر ببرند تا در تشریفات آنجا مورد استفاده قرار گیرد. فاصله حدوداً ۸۰ کیلومتری ایلام تا مهران را در حدود یک ساعت و نیم طی کردیم. از شب گذشته تا کنون، آقای معراجی یکسره رانندگی کرده و الحق و الانصاف از عهده برآمده است. ماشین هم متعلق به آقای عابدی است که سخاوتمندانه آن را در اختیار این کاروان کوچک قرار داده بود.

در مهران

وقتی به مهران رسیدیم، با شهر کوچک و جمع‌وجوری آشنا شدیم که سال‌های متمادی نامش را در فهرست شهرهای جنگ‌زده و مصیبت‌زده می‌شنیدیم. دوستانی که سابقاً آنجا را دیده بودند، می‌گفتند وضع کلی شهر بهتر از گذشته شده است. پس از سقوط صدام، این شهر میزبان صدها هزار زائر ایرانی بود که مشتاقانه برای ورود به خاک عراق، چند ساعت یا حتی چند روز در آنجا اقامت می‌کردند. اما در حال حاضر که هیچ زائری نیست، شهر بسیار آرام است. مسلماً با شروع سفرهای زیارتی جدید، مهران وضع بهتری خواهد داشت. گروه ما پس از پرداخت عوارض خروج (سه هزار تومان) به اداره گذرنامه شهر رفت تا کار خروج انجام شود. سفر ما رسمی و با ویزا بوده و از آنجا که در مرز دستگاه‌های کامپیوتری وجود ندارد، خروج مسافران در این مرکز ثبت می‌شود. یکی دو ساعت کارها به طول انجامید تا موفق شدیم با گرفتن یک ماشین فاصله شش‌هفت کیلومتری را تا نقطه صفر مرزی طی کنیم. آشکار است که هر دو طرف مشغول آماده کردن این مسیر هستند. سمت ایران تقریباً آماده شده، اما در آن سو کارها قدری عقب مانده به نظر می‌آید.

این نخستین سفر من به عراق بود و حقیقتاً تصویر روشنی به جز آنچه از کلیات درباره‌اش خوانده بودم نمی‌دانستم. تاریخ قدیم و جدید آن، همه در حد همان مطالعات بود. داشتن آن ذهنیت‌ها مرا سخت بر آن داشته بود تا از نزدیک این کشور را بینم. اینها جز عشق زیارت و سودای دیدار یار بود که کشش و کوشش ما را در این ساعات فزون کرده بود.

از آن طرف، راهنمایی را به نام آقای فاضل خفاجی با یک راننده فرستاده بودند. کارهای گذرنامه ما قدری به طول انجامید. علت آن بود که مرز ناگهان شلوغ شد و دلیلش هم این بود که دست کم دویست روحانی از عراق عازم ایران بودند. حدس زدیم برای شرکت در مراسم سالگرد امام خمینی (ره) است؛ اما فرصت صحبت با کسی دست نداد. سر و وضع بیشتر آنها چندان مناسب نبود؛ هر چند در میان‌شان افراد شیک‌پوش هم دیده می‌شدند. آنها به ما که عایمان را در دست گرفته بودیم، نگاه می‌کردند؛ چرا که هیچ کدامشان با وجود آن هوای گرم، عبا از تن بیرون نیاورده بود. می‌شد نژاد ایرانی را در برخی از چهره‌های آنان خواند، اما چهره‌های عربی هم فراوان بود.

در راه نجف

آن قدر خسته بودیم که به محض نشستن در ماشین خوابیدیم. ماشین مزخرفی بود. از شهر بدره گذشتیم و مدتی بعد به کوت رسیدیم. البته وارد شهر نشده و از اتوبانی که بغداد و بصره را به هم متصل می‌کند رد شدیم. ساعتی بعد به نعمانیه رسیدیم. ماشین ما بنزین نداشت و راننده در پی بنزین به داخل شهر رفت. وقتی پیدایش کردیم، آن قدر شلوغ بود که امکان معطل ماندن در آن جا نبود و مجبور به خرید بنزین آزاد شدیم.

نخستین تجربه دیدن مسیر و روستاها و شهرها ما را سخت ناراحت کرد. آن قدر خاک و زباله و بی‌نظمی بود که قابل وصف نبود. با خرید بیست لیتر بنزین به مبلغ سه هزار و اندی دینار به راه خود ادامه دادیم. این در حالی بود که شصت لیتر بنزین دولتی فقط ۷۵۰ دینار است. می‌گفتند این روزها بنزین کم شده است. به علاوه از روغن و آرد هم خبری نیست. راننده می‌گفت ما به لیست ائتلاف رأی دادیم، اما هنوز چیزی ندیده‌ایم. شاید امریکا در تلاش است تا با ناکارآمد جلوه دادن ائتلاف، راه را برای روی کار آمدن مجدد لائیک‌هایی مانند آیاد علاوی هموار کند.

جاده چندان مناسب نبود و گفتند به خاطر عبور کامیون‌ها و تانکرها و ماشین‌های حامل سیمان ایران به عراق تخریب شده است. کندی حرکت باعث می‌شد تا مسیر را طولانی‌تر احساس کنیم؛ مخصوصاً این ماشین که فوق‌العاده بود! بعدها دیدیم که صد رحمت به آن ماشین! آن قدر ماشین قراضه در این کشور هست که ما سوار ماشین شاهزاده‌ها بوده‌ایم و نمی‌دانستیم. البته بهتر از آن هم فراوان بود.

مسیری طولانی را به سمت دیوانیه ادامه دادیم. کنترل در وسط راه شدید است و هر از چندی پلیس عراق به بازرسی ماشین‌ها می‌پردازد. معمولاً از خارجی‌ها گذرنامه می‌خواهند. دیوانیه مرکز استان القادسیه است. این جا دیگر از بیابان خبری نیست و کم‌کم محیط سرسبز شده است. این مرکز استان به نظر قدری آباد می‌آمد.

در طول این مسیر، تصاویر آیت‌الله سیستانی روی شیشه بسیاری از مغازه‌ها دیده می‌شد. گاه در ورودی‌های شهرها تصاویر بسیار بزرگی از ایشان و برخی از علمای شهید دیگر مانند آیت‌الله شهید صدر و آیت‌الله سید محمدباقر حکیم دیده می‌شد.

اولین دیدار با نجف

پس از پیمودن ۶۰ کیلومتر راه، از دیوانیه به نجف رسیدیم. در راه، مسیر حیره را به ما نشان دادند که در آن نزدیکی‌ها بود. همین مسیر را که از دیوانیه به نجف می‌آمد، ادامه دادیم؛ یعنی مسیری که مدخل خروجی برای رفتن به راه کربلاست. در همان جا بود که در کوچه‌ای در حیّ الحسین توقف کردیم. معلوم شد این جا محل اسکان چندروزه ماست. نزدیک‌ترین جای شناخته شده به ما مسجد فاطمة الزهراء علیها السلام بود که سابقاً یک سنی در این شهر شیعه‌نشین ساخته و بعد از صدام، جماعت مقتدی صدر آن را تصرف کرده‌اند. پشت آن هم گوشه‌ای از وادی السلام بود.

از همان نگاه اول احساس کردیم که ساخت‌وساز آغاز شده است؛ اما این جا یعنی نجف که ما دیدیم، آن قدر عقب مانده است که اگر تا ده سال دیگر هم یکسره همه مردم مشغول ساخت‌وساز شوند، شهر نو نخواهد شد.

ناهار را ساعت پنج و نیم خوردیم و دو ساعتی استراحت کردیم. مقرر شد تا پس از بیداری، به سمت کربلا برویم و آخر شب برگشته، اگر فرصتی شد، به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شویم، بلکه در شب جمعه، هر دو مکان مقدس را درک کنیم.

زیارت امام حسین علیه السلام در کربلا

۸۵ کیلومتر فاصله نجف تا کربلا را طی یک ساعت و اندی آمدم. راننده ما برادر دوست ارجمند جناب آقای احسان جواهری بود که در حال حاضر مسئولیت مؤسسه اهل بیت را در نجف بر عهده دارد. در کربلا عازم مرکز اطلاع رسانی کربلا شدیم که آقای سید عباس شهرستانی آنجا را اداره می کند و سایت خوبی هم دارد. در این سایت که اندکی بعد ملاحظه کردیم، عکس های تاریخی جالبی از کربلای قدیم و جدید هست که دیدنی است. تصاویری هم از وضع انتفاضه در کربلا در این سایت هست.

دقایقی بعد عازم زیارت شدیم و ابتدا به زیارت مرقد مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام رفتیم. همه فکرم مصروف زیارت بود و تقریباً به چیزی جز آن نمی اندیشیدم. بعد از زیارت، از حرم بیرون آمدم. مسیر بین الحرمین را قدم زنان و اشک ریزان طی کردم. همه فکرم این بود که روز عاشورا در این دیار چه می گذشته است؟ زینب علیه السلام کجا ایستاده بود؟ عباس از کدام سو به سمت شط فرات می رفته؟ و سؤالات بسیار دیگر. حرم حضرت عباس علیه السلام به حدی خلوت بود که چسبیده به ضریح، زیارتنامه خواندیم.

سپس وارد حرم امام حسین علیه السلام شدیم. در آنجا هم پس از خواندن زیارت، به سمت قبر حبیب بن مظاهر و بعد هم قتلگاه رفتیم. این لحظات از جمله شیرین ترین لحظات زندگیم بود. مسلماً اولین زیارت چنین است و امید دارم این احساس برایم باقی بماند. سپس در گوشه ای از حرم، اندکی نشستم و این چند سطر را درباره زیارت نوشتم. زمان کوتاه بود و ما باید هم به لحاظ امنیتی و هم امکان مشرف شدن به حرم امیر المؤمنین علیه السلام به نجف برمی گشتیم.

وقتی فاصله بین الحرمین را طی می کردم، جمعیت زیادی را دیدم که در گوشه ای ایستاده و به سخنرانی ای که از بلندگو پخش می شد گوش می دهند. دقت که کردم، حدس قوی زدم که گویا مراسم سالگرد امام راحل است و کسی مشغول سخنرانی برای این جماعت می باشد و از امام یاد می کند.

دریافتیم که در شب های جمعه، تعداد زیادی روحانی شیعه به کربلا می آیند. بنابراین نتیجه گرفتیم که کربلا هم مانند نجف تعداد فراوانی روحانی دارد.

برای ورود به حرم، افراد بازرسی بدنی می شوند. با این حال کربلا در حال حاضر جای امنی است. ماهه است که خبری از انفجار و انتحار نبوده و حتی در اربعین گذشته هم اتفاقی

رخ نداده است. در تأمین امنیت، گروه‌های زیادی فعالیت می‌کنند. علاوه بر پلیس، «منظمه البدر» و نیروهای مردمی سخت تلاش می‌کنند.

شهر کربلا در حال حاضر محل نفوذ خاندان شیرازی‌هاست که از قدیم در این شهر بوده‌اند. مدرسی‌ها هم برو بیایی دارند و یک شبکه خبری با نام «کربلا نیوز» راه‌اندازی کرده‌اند. تصاویری از مرحوم آیت‌الله سید محمد شیرازی و برادرش آیت‌الله سید صادق شیرازی در شهر بود. با این‌همه، شهر از نفوذ طرفداران جماعت مقتدی صدر خالی است. به همین دلیل در این‌جا خبری از درگیری‌های نجف نیست و هر چه بوده، از سوی طرفدارانی بوده که از شهرهای دیگر به این‌جا آمده‌اند.

بازگشت به نجف و زیارت امیر مؤمنان علیه السلام

ساعت دوازده شب بود که عازم بازگشت شدیم. راننده مطمئن بود، اما برخی از دوستان برای رفتن در این وقت شب تردید کردند. آقای سید عباس شهرستانی هم گفت که خودش در این وقت به نجف نمی‌رود. با این‌حال حرکت کردیم. شب جمعه بود و انتظار می‌رفت که این مسیر خلوت نباشد، اما چنان خلوت بود که یقین کردیم بسیاری مثل آقای سید عباس شهرستانی تصمیم می‌گیرند. چندین بار ما را نگه داشتند، اما سریع اجازه عبور می‌دادند. تا این‌جا ما فقط یک بار نیروهای امریکایی را دیدیم که فکر می‌کنم در همان نزدیکی دیوانه بود. وقتی نیروهای امریکایی از جاده‌ها عبور می‌کنند، ماشین‌هایی که از مقابل می‌آیند، باید کناری بایستند تا نیروهای امریکایی رد شوند تا مبادا دست به عملیات انتحاری بزنند. اما گفتند که در مسیر نجف و کربلا یک پادگان متعلق به آنها هست. فکر می‌کنم جای‌های دیگری هم مستقر هستند، اما به دور از چشم مردمند و فقط در مواقع خطر خود را نشان می‌دهند.

بالاخره با اضطراب به نجف رسیدیم. یکسره به خانه محل سکونت رفته، خوابیدیم. واقعا خسته بودیم. اما مشکل عمده، نبودن برق بود. چندین ساعت متوالی برق نیست و ژنراتورهای برق هم قادر به تأمین برق کولرهای گازی نیستند. بنابراین یا باید در حیاط خوابید یا زیر پنکه. اما مشکل این بود که اغلب اوقات همین ژنراتور هم کار نمی‌کرد!

صبح ساعت ۸،۵ به سمت حرم شتافتیم. مسیری که می‌آمدیم، از شدت خرابی و ویرانی و عدم نظافت، واقعا ناراحتان کرد. از منطقه‌ای که ماه‌ها قبل میان نیروهای مقتدی و امریکایی‌ها

درگیری بوده، گذشتیم. هنوز آثار ویرانی و جای گلوله‌ها روی در و دیوار و ساختمان‌ها بود. در این بخش ساختمان‌سازی هم آغاز شده بود، اما به نظر می‌رسید متوقف شده است. به محل انفجاری که برای مرحوم شهید سید محمدباقر حکیم رخ داده بود رسیدیم. دیوار حرم در سمت قبله، به قدری سوراخ سوراخ شده بود که حد نداشت. روبه‌روی باب قبله، شارع الرسول است که منزل آیت‌الله سیستانی هم در اوایل همان خیابان قرار دارد. درست روبه‌روی محل انفجار هم خانه‌هایی بوده که تخریب شده است؛ یعنی بخشی از ابتدای خیابان شارع الرسول از بین رفته است. این جا خانه مقتدی صدر بوده که فعلا به محله حنانه در نزدیکی همان حئی‌الحسین که ما اقامت داریم، منتقل شده است. آثار این تخریب‌ها که برخی بر اثر درگیری و بیشتر آنها به قصد بازسازی است، فعلا صورت شهر را ضایع کرده است. وارد حرم شدیم. ساعت خلوتی بود؛ به‌خصوص الان که اساسا زائر خارجی وجود ندارد. زیارات را مرحله به مرحله بر اساس مفاتیح‌الجنان خواندیم که دوستان آقای معراجی در ابتدای سفر به هر یک از ما یک جلد از آن اهدا کرده بود. زیارت آرام و دل‌نشینی بود. بعد از زیارت، گشتی در این حرم کوچک زدیم. هر سه حرم، شامل یک صحن است، با بنایی باشکوه در وسط آن و اتاق‌هایی در اطراف که برای دفن علما و شخصیت‌ها بوده است. در ابتدای ورودی باب قبله، سمت چپ، حجره‌ای قرار داشت که مدفن شیخ انصاری بود که داخل آن را تعمیر می‌کردند. بعد از ورود به صحن، در سمت راست، اتاق سوم، محل دفن حاج شیخ عباس قمی بود. در اتاقی دیگر چسبیده به مسجد خضراء آیت‌الله خوبی دفن شده و در نزدیکی یکی از کفشداری‌ها اتاق کوچکی بود که محل دفن آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی بود که برای آنها فاتحه خواندیم.

دیدار با آیت‌الله سید مهدی خراسان

قرار بود ساعت ۱۰ صبح به دیدن آیت‌الله سید مهدی خراسان برویم. خانواده خراسان از خانواده‌های مشهور روحانی در نجف هستند. پدر ایشان سید حسن خراسان بود که تصویرش در اتاق دیده می‌شد و زیر آن نوشته شده بود که صبح روز یکشنبه ۱۲ جمادی الاولی سال ۱۴۰۶ در گذشته است. در این اتاق تصاویر و خطوط جالب دیگری هم وجود داشت و فضا را تاریخی کرده بود.

آقای سید مهدی خراسان، فقیه و مصحح آثار و متون شیعی است. کتاب مفصلی هم درباره ابن عباس دارد که در دست چاپ است. فارسی را به خوبی می‌دانست و حتی تعبیرهای

جالبی مثل این جمله «کمیتم لنگ است» به کار می‌برد. این نمونه را مثال زدیم که معلوم شود فارسی تا چه اندازه در نجف رایج است. پسرش هم فارسی می‌دانست. سال گذشته کتاب او درباره امام علی علیه السلام با نام «علی، امام البررة» کتاب سال ولایت شناخته شد و جایزه گرفت که در همین روز آقای معراجی جایزه ایشان را به وی تحویل داد.

امان از کوجه‌های نجف قدیم. واقعا وحشتناک است. بسیار کثیف و تنگ و در شرایط عادی، واقعا غیر قابل تحمل. درست روبه‌روی خانه آقای خرسان، خانه‌ای بود که در آن مجلس درس برقرار بود؛ پرسیدیم: چیست؟ گفتند: در این جا حجت الاسلام والمسلمین سید باقر سیستانی، فرزند آیت‌الله سیستانی تدریس می‌کند. گفتیم: امروز که جمعه است! گفتند: درس ایشان در هیچ روز هفته تعطیل نیست. چند محافظ هم در کوجه برای وی ایستاده بودند. آقای خرسان از آینده عراق سخت بیمناک بود و می‌گفت: آینده عراق تاریک است. البته افزود که من غیب نمی‌دانم. سلام آقای روضاتی را به ایشان رساندم و ایشان هم متقابلا اظهار کرد به ایشان سلام خاص مرا برسانید.

دیدار با آیت‌الله العظمی سیستانی

مطابق برنامه، قرار بود ساعت ۱۰ با آیت‌الله سیستانی ملاقات کنیم. ما سر وقت وارد شدیم. با احترام برخورد کرده و بازرسی نکردند. در آن جا آقای سید محمدرضا فرزند آیت‌الله سیستانی و نیز آقای حامد الخفاف سخن‌گوی ایشان حاضر بودند. ملاقات ما تقریبا دقایقی بعد از ساعت ۱۰ آغاز شد و تا ۱۵ دقیقه به ۱۲ ادامه یافت. در تمام این مدت آقا سید محمدرضا ایستاده بود.

ابتدا آقای معراجی دوستان را معرفی کرده، درباره کتابخانه حدیث توضیحاتی دادند و سپس آقای مهدوی از کتابخانه‌های تخصصی سخن گفت و این که با لطف آقای شهرستانی این چند کتابخانه تخصصی قوام گرفته و به صورت قفسه باز در اختیار محققان قرار دارد. بعد چند نمونه از نوشته‌های خود را به ایشان تقدیم کرد و درباره برخی از آنها توضیح داد؛ از جمله «تاریخ تدوین حدیث» که اصل آن در مقدمه «معجم بحار الانوار» بوده و آیت‌الله سیستانی ابراز کردند که آن مقدمه را دیده‌اند و از هر آنچه تا به حال ایرانی‌ها در این زمینه نوشته‌اند، بهتر و ادق و امن است. آقای مهدوی توضیح داد که بخشی از این کار از من و بخش دیگر آن از آقای عابدی است.

نوبت به بنده رسید. چند کتاب از کارهای خودم را به ایشان تقدیم کردم. اولین کتاب «الشیعة فی ایران» بود که درباره‌اش اندکی توضیح دادم. ایشان بلافاصله پرسید که در قرن نهم هجری کدام مشهور شیعه زندگی می‌کرده است. پرسش جالبی بود و پیدا بود که از علم برمی‌خیزد. اشاره به استرآبادی کردم. ایشان فرمود که مقصودم زمان صفوی نیست. بلکه پیش از آن است. عرض کردم در این دوره تصوف و تشیع مخلوط بوده و عالم چندانی نیست. صحبت از ابن فهد حلی شد که گفتند مربوط به قبل از قرن نهم است، اما تأکید شد که وی در قرن نهم هجری می‌زیسته است. از ابن ابی‌جمهور احساسی یاد شد و این که به مشهد و هرات آمده است. ایشان که گویی به تازگی «عوالی اللثالی» را خوانده بود، به تفصیل درباره ابن ابی‌جمهور سخن گفت و ضمن تأیید این که از علمای قرن نهم است، اشاره کرد که وی کتابش را به گونه‌ای نوشته است که نشان دهد اصول حدیثی شیعه در متون دیگران هم هست؛ چون آن زمان این اتهام رایج بوده است. ایشان اصرار داشت که از این کتاب بر نمی‌آید که او به هرات رفته و مذاکره او هم با آن عالم سنی در خانه یکی از سادات رضوی در مشهد بوده است.

اندکی درباره تصوف و تشیع بحث شد و این که ابن ابی‌جمهور قدری اینها را با هم درآمیخته است. به این مناسبت و با اشاره به این که آقای عابدی مسؤولیت کتابخانه فلسفه و عرفان را دارد، بحث درباره عرفان تقریباً به تناوب در این دیدار مطرح گردید. ایشان به زمان حاضر اشاره کرد که گویی در ایران قدری تصوف و افکار عرفانی رواج یافته است. آقای عابدی گفت: عرفان که در حال حاضر در دنیا خیلی رونق گرفته، این خوبی را دارد که می‌توان از آن طریق خیلی‌ها را به دین جذب کرد. آیت‌الله فرمود: البته عرفان وسیله جذب به سوی همه ادیان است، نه فقط دین اسلام. آقای عابدی گفت خوبی دیگر عرفان آن است که جلوی رشد وهابی‌ها را می‌گیرد. ایشان فرمودند: این بدترین خوبی عرفان است که تصور کنیم کارش این است که جلوی نفوذ یک مذهبی که ضد منطقی و تفکر است را می‌گیرد؛ مثل ابن تیمیه که کتاب در رد منطقی نوشته است. ایشان تأکید کرد که عرفان محدودیت ندارد. یک بسم الله الرحمن الرحیم بگویند و ادامه بدهید به جایی ختم نمی‌شود! اما فقه بالاخره به جایی ختم می‌شود. در این میان گاه دوستان می‌کوشیدند تا به شوخی آقای عابدی را تحت فشار قرار دهند، اما آقای سیستانی تأکید می‌کرد که من اصلاً به اصل فکر عرفان کاری ندارم؛ بحث درباره ظرفیت‌های اجتماعی آن است و نقشی که در جامعه و زمان

ما دارد. ایشان از نگرش تکثرگرایانه یاد کرد و چند بار هم از بسط تجربه نبوی سخن گفت و این که این بحث‌ها چهارچوب ندارد. از این که در ایران این قبیل افکار رشد کرده، اظهار نگرانی می‌کرد و می‌فرمود که برخی از افراد ابتدا آزاد گذارده می‌شوند که هر چیزی بگویند و بعد جلوی آنها گرفته می‌شود. گویی مقصودشان این بود که از اول در این باره باید فکری کرد. شاید هم مقصود آن بود که این آقایان خودشان همین مبانی را قبول دارند و زمینه‌اش همین است.

باز برگشتیم به بحث از محقق کرکی در اول صفویه. من از تأثیر او در دولت صفوی سخن گفتم. ایشان اصرار داشت که روابط محقق کرکی با شاه اسماعیل اندک بوده است. اطلاعات ایشان نشان می‌داد که از تواریخ این دوره آگاه است و به حق اشاره می‌کرد که او یک سفر به ایران داشته که آن هم در زمان فتح هرات بوده و به داستان کشته شدن نواده تفتازانی اشاره کردند که محقق کرکی به شاه اسماعیل اعتراض کرد که نباید او را می‌کشت و باید اجازه می‌داد با او مناظره کند تا مردم به تشیع بگردند. به ایشان عرض کردم که یک بار هم شاه اسماعیل به عراق آمده، با محقق کرکی و سید محمد کمونه ملاقات داشته و آنان وی را همراهی می‌کردند. عرض کردم که در مقدمه «جامع المقاصد» هم از صفویه نام برده است. ایشان به حق فرمود که اسم شاه اسماعیل در آن جا نیامده است. عرض کردم نیامده، اما وصف چند سطری از سلطنت صفوی شده است. با این حال قبول داشت که در دوره شاه طهماسب، رابطه محقق بیشتر شده، اما در همان دوره هم از پذیرفتن نقشی مهم ابا داشته و

ایشان ضمن صحبت‌هایش به کار ابن ابی‌جمهور اشاره کردند و فرمودند که ما باید کتاب‌های قدما را تقویم تاریخی کنیم؛ یعنی ببینیم در کجا و تحت چه شرایطی تألیف شده و چه هدفی را دنبال می‌کرده است؛ یعنی فضای حاکم بر تألیف کتاب را بشناسیم. نگاه ایشان به «عوالی اللالی» هم که قبلاً از آن صحبت شد، درست از همین زاویه بود. ایشان درباره کتاب‌های لغت هم همین مثال‌ها را می‌زدند که هر کدام با عنایتی و در فضایی نوشته شده است.



نمونه‌هایی را مثال زدند؛ از جمله این که چرا رفت و این که برخی از درباریان علیه او توطئه کردند. عرض کردم به لحاظ فکری خیلی نقش داشته و از لحاظ سیاسی هم عنایت به او بوده است. ایشان فرمود که این حکمی که برای او نوشته‌اند، فقط روی کاغذ بوده است. بعد به شوخی افزود که کارش مثل من بوده است. من هم عرض کردم دقیقاً همین‌طور است. واقعا در ذهن من این‌طور بود و اشاره‌ای هم کردم که یک عالم نجفی به داد صفویه رسید. ایشان شرحی درباره شهید ثانی داد و این که او به ایران نیامد. در واقع این برای ایشان مهم بود که چرا شهید ثانی حاضر شده به استانبول برود امتحان بدهد تا اجازه تأسیس مدرسه در بعلبک به او بدهند، اما حاضر به آمدن به ایران نشده است.

ایشان ضمن صحبت‌هایش به کار ابن ابی‌جمهور اشاره کردند و فرمودند که ما باید کتاب‌های قدما را تقویم تاریخی کنیم؛ یعنی ببینیم در کجا و تحت چه شرایطی تألیف شده و چه هدفی را دنبال می‌کرده است؛ یعنی فضای حاکم بر تألیف کتاب را بشناسیم. نگاه ایشان به «عوالی اللئالی» هم که قبلا از آن صحبت شد، درست از همین زاویه بود. ایشان درباره کتاب‌های لغت هم همین مثال‌ها را می‌زدند که هر کدام با عنایتی و در فضایی نوشته شده است.

در میان صحبت‌ها از عوام‌زدگی صحبت کردند و با اشاره به نوشته آقای مطهری در این باره افزودند که هرچه هم از عوام‌زدگی فرار کنیم، باز مقداری از آن باقی می‌ماند. در میان ما کسی جرأت نقد آثار گذشته را ندارد. مثلاً در «علل الشرايع» مطالبی هست که سند و متنش شبیه به مطالبی است که در «الهِفْت الشَّرِيف» آمده، اما کسی نمی‌تواند نقد کند. ایشان تأکید کردند که البته مقصودم از نقد، بررسی است.

آیت‌الله سیستانی اشاره کردند که معمولاً به ماها گفته می‌شود رأی خودتان را از قبل انتخاب کرده‌اید و بعد دنبال شاهد می‌گردید که این تا حدی درست است و یک مقدارش طبیعی است.

من از ایشان درباره آقای مطهری پرسیدم. ایشان فرمود که ما یک سال در حجره ایشان در فیضیه در درس حضرت امام^۱ شرکت می‌کردیم. در آن یک سال، آقای منتظری و عده‌ای دیگر هم بودند که من الان اسامی دیگران را به خاطر ندارم. آن موقع همه موه‌ای امام سیاه بود. آنچه از مجموعه بحث‌ها به دست آمد، این بود که ایشان اطلاعات جالبی درباره مسائل مختلف دارد و از جزئیات آگاه است و پیداست که خیلی و متنوع مطالعه می‌کند. خود ایشان

درباره تصوف و فرقه‌های صوفی می‌فرمود که درباره هر یک از آن‌ها چیزهایی می‌داند و همین‌طور هم بود. مثلاً از عبدالجلیل قزوینی و کتاب نقض او نمونه‌هایی می‌آورد که جالب بود. حتی از تاریخ سیاسی شیراز پیش از صفویه و مکتب شیراز هم آگاهی‌هایی داشتند.

درباره عرفان که بحث شد، ایشان گفتند که البته من مخالف عرفان نیستم و خودم هم فصوص یا بخشی از آن را خوانده‌ام. با اهل عرفان هم بوده‌ام؛ اما عرفان تا حدی خوب است. مثلاً حضرت امام تا سال ۶۰ قمری کارهای عرفانی می‌کرد و بعد از آن کنار گذاشت. مثلاً در همین درس‌های ولایت فقیه که در این جا یعنی نجف ارائه می‌دادند، گفتند که ولایت از فقهاست، نه عرفا. آقای عابدی اشاره کرد که برخی از این مفاهیم مثلاً ولایت، در عرفان هم بوده که ایشان هم تأیید کرد و افزود که حتی کلمه «شاه» زمانی متعلق به آنها بوده است.

ایشان درباره عمومی کار کردن فرمودند که مطالعات عمومی و چندرشته‌ای تا حدی خوب است، اما باید کار تخصصی باشد؛ مثلاً کسی که می‌خواهد در فقه و اصول کار کند، دیگر هم‌زمان نمی‌تواند به صورت اختصاصی در عرفان و فلسفه کار بکند. مطالعات عمومی خود ایشان خوب و می‌توان گفت برای یک مرجع تقلید در این سطح، عالی بود.

ایشان در جریان برخی از مسائل فکری جاری ایران هم بود و روشن بود که اخبار را هم دنبال می‌کردند. یک بار که از دوره شاه‌طهماسب صحبت شد، به هنر نقاشی در عهد او اشاره کردند و از شاهنامه طهماسبی صحبت کرده افزودند: همین شاهنامه‌ای که اخیراً شماها خریداری کردید. عرض کردم شما از اینها هم خبر دارید؟! به شوخی فرمودند که البته، می‌خواهم بدانم پول‌ها کجا خرج می‌شود.

ایشان فرمود ما تا زمانی که صدام بود، از کتاب‌های ایران خبر نداشتیم. مثلاً من متن کامل قانون اساسی ایران را نمی‌شناختم، ولی بعد از صدام، کتاب‌های زیادی آمد و خواندیم.

چند بار اشاره به کتاب‌های خاطرات چاپ ایران کردند که این اواخر منتشر می‌شود. انتقادهایی به آنها داشتند؛ اما فرمودند که من گاه یک کتاب این‌جوری را سه بار می‌خوانم و حواشی می‌زنم که مثلاً فلان مطلبش با چیزی که در فلان جا گفته شده، سازگار نیست. ایشان از کتابی که درباره مرحوم حاج شیخ عبدالکریم نوشته شده و همه سکوت‌های ایشان را سیاسی تفسیر کرده، انتقاد داشتند. همچنین اشاره کردند که در این کتاب‌های خاطرات، پنبه متحجرین (این کلمه را با طعنه به کار بردند) زده شده و چیزی برای آنها باقی نگذاشته‌اند. مقصودشان این بود که خیلی به آن قشر سنتی حمله شده است.

یک بار هم بنده اشاره به نقش ایشان در حوادث اخیر کردم و ستودم. ایشان افزود باید صبر کنیم ببینیم چه می‌شود: «شاهنامه را باید آخرش را خواند».

توجه ایشان به آثار غربی‌ها هم جالب است. ایشان تأکید کرد که آثار آنها این تفاوت را با آثار ما دارد که آنها کارهای گذشته را تقویم تاریخی می‌کنند. به هر حال به نظر می‌آمد که هر چه از آن قبیل آثار دستشان بیاید، مطالعه می‌کنند. مجموعاً تأکید داشتند: اصلاً نه در عرفان، نه افکار دیگر، بحث مخالفت و موافقت فعلاً در کار نیست. من همه چیز را می‌خوانم. این یک مرحله مهم است.

توجه ایشان به تطور عقاید جالب بود. متأسفانه ایشان اجازه ضبط این صحبت‌ها را نمی‌دهند. حاضر به تحریر مجدد نوشته‌های چاپ نشده خود هم نیستند. اجازه گرفتن تصویر و فیلم هم به کسی نمی‌دهند. سخنرانی هم برای مردم ندارند. درس ایشان هم سال‌هاست که تعطیل شده است. همه اینها سبب شده تا افکار و شخصیت ایشان ناشناخته بماند.

آقای مهدوی راد چند بار از ایشان خواست که اجازه چاپ کتاب تعادل و تراجم خودشان را بدهند. فرمودند که اینها افکاری بوده که در همین حد من گفته یا نوشته‌ام و نمی‌خواهم چاپ بشود. من، وجودم و نوشته‌هایم متعلق به امام زمان (عج) است. هر کس می‌خواهد، می‌تواند استفاده کند. ایشان روی نکته اخیر چند بار تکیه کرد و فرمود: اگر کسی می‌تواند، از همان‌ها استفاده کند، اما بیشتر از این نمی‌شود؛ یعنی اگر کسی آنها را به دست آورد و استفاده کرد، اشکالی ندارد. آقای مهدوی درخواست دیگری را مطرح کرد و آن چاپ بحث تحریف قرآن بود که به هر حال انتشار آن از سوی یک مرجع تقلید برای دفاع از شیعه، مهم است. ایشان فرمود: به عنوان نظر من می‌توانید نظرم را درباره عدم تحریف قرآن اعلام کنید؛ اما چاپ آن بحث‌ها فعلاً مقدور نیست. ایشان افزود که زمان صدام هم کسی کتابی نوشت و عقاید اهل سنت را درباره تحریف به صورت تاریخی از اول به این طرف آورد؛ مثلاً آیه رجم و قصه بز عایشه و... من گفتم چه لزومی دارد که اینها منتشر شود؟ آدمی که خانه‌اش شیشه‌ای است، نباید به خانه همسایه سنگ بیندازد. مگر شما می‌خواهید این چند نفری هم که در نجف مانده‌اند را از بین ببرند؟!

آثار آقای مهریزی هم که درباره مسائل فقهی و مسائل مربوط به زنان بود به ایشان داده شد. ایشان به شوخی فرمودند که چه حقوقی را به زن داده‌اید؟ مثلاً ریاست جمهوری یا...؟ اما بدانید مسئله در این جا توقف ندارد و همین طور جلوتر می‌رود و چیزهای دیگر می‌خواهند.


ضمن صحبت‌ها، آقای عابدی نام یکی از مراجع قم را بردند که ایشان شهرت را حجت می‌داند. آقای سیستانی سکوت معناداری کرده، بحث را عوض کردند و فرمودند در بحث

علمی نام اشخاص نباید برده شود.

ایشان در آخر این دیدار باز هم اشاره کردند که برخی از افکار حروفیه در حال انتشار در ایران است، اما همچنان تأکید داشتند که مقصودشان تأثیر اجتماعی این مباحث است، نه نقد علمی نسبت به اصل آن‌ها. البته ملاحظه آقای عابدی را هم داشتند که دوستان مرتب به شوخی می‌گفتند تکلیف کتابخانه فلسفه و عرفان روشن شد. ایشان تأکید کردند که من مخالف نیستم؛ مطالعه که باید باشد؛ بحث چیز دیگری است.

جلسه در کمال انس و محبت آغاز شده و با همین وضع پایان یافت. دوستان ما بسیار خشنود بودند و ایشان هم به نظر می‌آمد که راضی هستند. گویی مدت‌ها بوده که از این قبیل مباحث در جلساتشان نداشتند. طولانی شدن جلسه هم نشان از همان داشت. برخی از دوستان مسؤول آن‌جا گفتند که جلسات به این طولانی بسیار نادر است. به هر حال جلسه بسیار خوبی برای ما بود که با افکار ایشان آشنا شویم؛ هرچند با یک جلسه نمی‌توان کاملاً با دیدگاه‌های ایشان آشنا شد. من شخصاً هیچ زمانی با هیچ مرجعی این‌گونه خودمانی صحبت نکرده بودم. شگفت آن‌که تازه مجلس اول بود!

آیت‌الله سیستانی هویت ایرانی خود را کاملاً حفظ کرده و فارسی را بسیار روان صحبت می‌کند؛ حتی گاه اصطلاحات مشهدی را هم به کار می‌برد. آقای سید محمدرضا هم که اکنون ۴۳ سال دارد، به همان روانی فارسی را صحبت می‌کند. ایشان هم که به لحاظ علمی نیرومند است، دو سه سالی است که درگیر سیاست شده و به جز یک بحث علمی روزانه، از درس فاصله گرفته است.

ایشان افزود که زمان مدام هم کسی کتابی نوشت و عقاید اهل سنت را درباره تعریف به صورت تاریخی از اول به این طرف آورد؛ مثلاً آیه رجم و قصه بز عایشه ... من گفتم چه لزومی دارد که اینها منتشر شود؟ آدمی که خانهاش شیشه‌ای است، نباید به خانه همسایه سنگ بیندازد. مگر شما می‌خواهید این چند نفری هم که در نجف مانده‌اند را از بین ببرند؟! 

پس از آن که از خدمت آیت‌الله سیستانی مرخص شدیم، در این اتاق قدری با آقای خفاف صحبت شد. سپس آقای سید محمدرضا آمد. درباره امکان استفاده بیشتر از ظرفیت علمی آقای سیستانی صحبت شد که ایشان می‌فرمود: برخی از این امور با مسائل امنیتی سازگار نیست و برخی را هم خود ایشان رضایت نمی‌دهد. ایشان گفت که ما حتی یک نوار ویدئویی از ایشان نداریم. البته یک دوره و نیم اصول ایشان ضبط شده که یک بار هم آقازاده ایشان آفاسیدباقر شروع به پیاده کردن آنها کرد. اما آقای سیستانی همان مطلب را آن قدر دستکاری کردند که معلوم شد اگر از اول بنویسند بهتر و راحت‌تر است. آقا سید محمدرضا گفتند که آن اوایل که امکانش بود، آقا آرای امام را هم در درس مطرح می‌کردند، اما بعداً که اوضاع سخت شد، دیگر امکان نام بردن از ایشان نبود.

درس اصول آیت‌الله سیستانی پس از انتفاضه عراق در شعبان سال ۱۹۹۱ تعطیل شده است. درس فقه هم پس از سقوط صدام تعطیل شده و در حال حاضر هم امکان شروع مجدد نیست. البته به نظر می‌آمد که ملاحظه و احتیاط زیاد است. مقصود فقط مسائل امنیتی نیست که به هر حال، آیت‌الله سیستانی دشمنان قدرتمندی دارد؛ بلکه مقصود، ملاحظات دیگری است که مانع از برقراری یک درس با شاگردان محدود هم شده است.

ناهار را به مؤسسه آل‌البیت رفتیم که در نجف شعبه دارد و همان‌طور که گفتم، آقای احسان جواهری آن را اداره می‌کند. آقای خفاف هم بود. راجع به برخی از مسائل کلی نجف هم صحبت شد. درباره مقتدی پرسیدم. گویا حدود دو هفته قبل دیداری بین آقای سید محمدرضا و خفاف با ایشان بوده است. آقای خفاف معتقد بود که مقتدی قابل جذب است و مشکل، اطرافیانش هستند که خود مقتدی هم روی آن تأکید داشت.

به نظرم مقتدی می‌داند که اقدام آیت‌الله سیستانی در بازگشت از لندن، چه اندازه در حفظ جان این گروه اهمیت داشت.

دیدار با استاد شیخ باقر شریف القرشی

بعد از نهار برای استراحت به منزل رفتیم و دو ساعتی استراحت کردیم. حوالی ساعت ۵/۵ قراری برای دیدار با استاد شیخ باقر شریف القرشی داشتیم. منزل ایشان در «حیّ العلماء» بود؛ نزدیک محل اقامت ما که «حیّ الحسین» است و در سمت دیگرش «حیّ الحنانه» که فعلاً مقتدی صدر هم آن‌جاست. آقای القرشی خانه خوبی داشت؛ هر چند کوجه‌ها کثیف

♦ درس اصول آیت‌الله سیستانی پس از انتفاضه عراق در شعبان سال ۱۹۹۱ تعطیل شده است. درس فقه هم پس از سقوط صدام تعطیل شده و در حال حاضر هم امکان شروع مجدد نیست. البته به نظر می‌آید که ملاحظه و احتیاط زیاد است. مقصود فقط مسائل امنیتی نیست که به هر حال، آیت‌الله سیستانی دشمنان قدرتمندی دارد؛ بلکه مقصود، ملاحظات دیگری است که مانع از برقراری یک درس با شاگردان محدود هم شده است.

♦ آقای قرشی روی ایرانی‌ها خیلی حساس است و فوق‌العاده علاقه‌مند. این علاقه حد و حصری ندارد. درباره کوفه قدیم گفت که نیمی از آن دست ایرانی‌ها بوده و برای همین جاحظ از «کوفه الحمراء» سخن گفته است. در «البیان و التبیین» اصطلاحات فارسی ایرانی فهرست شده است. ایشان گفت که ساکنان کوفه یمنی بودند و ایرانی.

است. خودش و شیخ مهدی پسرش به استقبال تا در خانه آمدند. مثل همیشه نکته‌ها و لطایف می‌گفت. فهمیدن صدای ایشان قدری سخت است، اما نکات عالی است. از سیاست ضد شیعی صدام سخن گفت و این که چه قدر اینها جنایت کردند و چه قدر آدم کشتند. ایشان گفت فقط لطف خدا بود که کسی مانند من که همه‌اش برای اهل بیت نوشته، سالم بماند. این یک شبه‌معجزه بود. درباره آیت‌الله سیستانی گفت که ایشان بانی عراق جدید است. آقای قرشی روی ایرانی‌ها خیلی حساس است و فوق‌العاده علاقه‌مند. این علاقه حد و حصری ندارد. درباره کوفه قدیم گفت که نیمی از آن دست ایرانی‌ها بوده و برای همین جاحظ از «کوفه الحمراء» سخن گفته است. در «البیان و التبیین» اصطلاحات فارسی ایرانی رایج در عراق در دو صفحه فهرست شده است. ایشان گفت که ساکنان کوفه یمنی بودند و ایرانی.

این ملاقات عصر جمعه ساعت ۶ بود و مقرر شد تا ظهر روز شنبه برای نهار به منزل ایشان بیایم. پسر ایشان شیخ مهدی هم که در قم است، در حال حاضر این‌جاست. یک مصاحبه با ایشان در مجله کتاب ماه دین شماره ۷۲ درج شده که حاوی اطلاعاتی پیرامون زندگی اوست. باید بیافزایم برخی از قمی‌هایی که اصالتاً نجفی هستند، در حال آمدن به این‌جا هستند؛ از جمله شیخ باقر ایروانی که درس فقه و اصول، در مرحله سطح و خارج دارد. امید می‌رود که به تدریج اوضاع درسی این‌جا بهتر هم بشود. همین الان هم شمار درس‌ها فراوان است و روشن است که فضای درسی نجف در حال گرم شدن و جدی شدن است.



دیدار با آیت‌الله العظمی فیاض

در همان عصر جمعه (۱۳ خرداد) به دیدن آیت‌الله فیاض رفتیم. آقای محمد اسحاق فیاض (داماد مرحوم مدرس افغانی) به سبب تقریرات درس آیت‌الله خوئی که حدود سی سال قبل با نام «المحاضرات» چاپ شده، شناخته می‌شود. ایشان از مراجع فعلی نجف است که در پاکستان و افغانستان و شاید جاهای دیگر مقلدینی دارد. منزل ایشان روبه‌روی منزل سید محمد بحر العلوم، از اعضای مجلس حکم سابق است که پسرش هم وزیر نفت است. آن منطقه در حصار امنیتی قرار داشت. مجلس درس آقای فیاض هم همان‌جاست. آقای فیاض با روی باز از ما استقبال کرد و بلافاصله از صدام و شدت سخت‌گیری بر مردم سخن گفت و این که در تاریخ، مانند او نیامده است. وی از آدم‌کشی‌های وحشتناک او سخن گفت و این که علاوه بر کشتن، مردم عراق را تحقیر کرد. با آنها برخورد انسانی نداشت. صدام عراق را نابود کرد. همه چیز را از بین برد. اگر کسی این‌جا نبوده باشد، نمی‌داند صدام چه کرد. آنها مردم را هم فریب می‌دادند؛ مثلاً در مجله الفبا نوشته بودند که عُدی می‌خواسته خانه بسازد، اما پولش تمام شده بود. از پدرش صدام درخواست پول کرده و او گفته بود که پولی ندارد. فقط چند گوسفند از طرف عشایر به او اهدا شده؛ همان‌ها را ببرد و بفروشد و خانه‌اش را تمام کند. آقای فیاض می‌گفت اینها آن‌قدر ظلم کردند و دنیا هم ساکت بود. فقط هر سال اسم عراق در فهرست کشورهای بی‌حقوق بشر را رعایت نمی‌کنند می‌آمد. او گفت: صدام مردم عراق را گداصفت بار آورده بود. این قدر گدا زیاد شده بود و زائران را اذیت می‌کردند که حد و حصر نداشت. حقوق بسیار کمی به معلم‌ها می‌داد و همه آنها به دنبال گدایی بودند و فساد اداری هم بالا بود.

آقای مهدوی از ایشان پرسید که آیا به جز تدریس، مشغول تألیف هم هستند؟ ایشان گفت که مشغول نوشتن اصول خودش است که تاکنون شش مجلد آن چاپ شده است. از فقه ایشان هم ده جلد چاپ شده، اما فعلاً متوقف شده است. ایشان یادداشتی را که درباره اعطای آثارشان در دفترم نوشتم، امضا کردند تا فرزندشان آن کتاب‌ها را در قم به ما بدهد تا در قم چاپ شود؛ چون چاپخانه‌های این‌جا مال پنجاه سال پیش است. هنگام خارج شدن از منزل، ایشان، چند کتاب و کتابچه به ما هدیه دادند.

پس از خروج از منزل، برای نماز به حرم مشرف شدیم. مع‌الاسف هیچ نماز جماعتی نبود. همه مردم به صورت فرادا مشغول خواندن نماز خودشان بودند. خیلی متأسف شدیم. خاطراتی که از نمازهای جماعت حرم امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده بودیم، انتظار برگزاری نماز جماعتی پرشکوه را

در ما ایجاد کرده بود، اما فعلا خبری از آنها نیست. حرم هم در حال بازسازی است و در گوشه و کنار آن مشغول کار هستند. اداره عمومی آن، به دست جوان‌هاست که فعالانه و با محبت برخورد می‌کنند. از گدا هم خبری نبود و معلوم شد که آنها را جمع کرده‌اند. شاید هم چون زائر ایرانی یا خارجی نیست، فعلا از آنان خبری نیست.

من از آقای فیاض پرسیدم که درباره مسائل جدید فقهی هم کار می‌کند یا نه؛ ایشان فرمود: بله، کتابی درباره بانک‌ها نوشته‌اند. شب که به خانه آمدم، کتاب‌هایی را که به ما داده بودند ملاحظه کردم. به جز کتابچه‌های اعتقادی و تاریخی که از آیت‌الله شیخ جعفر سبحانی بود و آن‌جا به ما هدیه کردند(!)، چند کتاب از خود ایشان بود. یک کتاب ایشان درباره احکام بانک‌ها بود با این عنوان: «احکام البنوک و الاسهم و السندات و الاسواق المالية و البورصات من وجهة النظر الاسلامية». کتاب دیگر ایشان درباره جایگاه زنان در نظام سیاسی اسلام بود با این عنوان: «نموذج لمجموعة أسئلة حول موقع المرأة في النظام السياسي الاسلامي».

در رساله دوم که پاسخ به برخی پرسش‌ها درباره مسئله زن است، مطالب متنوعی دیده می‌شود که گرچه نامنظم، اما مشتمل بر دیدگاه‌های سیاسی ایشان است. از آن جمله درباره ولایت فقیه است که می‌نویسد:

ان ما هو ثابت في الاسلام لثبتي الاكرم ﷺ و الامام ﷺ مرتباً بالدين الاسلامي في مرحلة تطبيق الشريعة، و اجراء الحدود، و الحفاظ بما يري فيه مصلحة، فهو ثابت للفقيه الجامع للشرائط أيضا على أساس أن الزعامة الدينية تمتد بامتداد الشريعة الخالدة و لا يحتمل اختصاصها بزمن الحضور، لانه لا ينسجم مع خلود هذه الشريعة (نموذج لمجموعة...، ص ۱۰).

◆
آقای فیاض با روی باز از ما استقبال کرد و بلافاصله از صدام و شدت سخت‌گیری بر مردم سخن گفت و این‌که در تاریخ، مانند او نیامده است. وی از آدم‌کشی‌های وحشتناک او سخن گفت و این‌که علاوه بر کشتن، مردم عراق را تحقیر کرد. با آنها برخورد انسانی نداشت. صدام عراق را نابود کرد. همه چیز را از بین برد. اگر کسی این‌جا نبوده باشد، نمی‌داند صدام چه کرد. آنها مردم را هم فریب می‌دادند.

◆
او گفت: صدام مردم عراق را گداصفت بار آورده بود. این‌قدر گدا زیاد شده بود و زائران را اذیت می‌کردند که حد و حصر نداشت. حقوق بسیار کمی به معلم‌ها می‌داد و همه آنها به دنبال گدایی بودند و فساد اداری هم بالا بود.

البته جای دیگر اشاره می‌کند که بیشتر فقهای طائفه و متأخرین «لا یقولون بالولاية العامة للفقیه الجامع للشرائط».

نظریه آقای فیاض تقریباً شبیه نظریه نائینی در قدر مقدور است. یک حکومت، حکومت اسلامی و دینی است که ولایت از بالا به پایین است و همان نظریه الهی در سیاست اسلامی است. اگر آن قابل تحقق نباشد، باید به آرای مردم مراجعه کرد. در این جا حکومت، دیگر دینی نیست. البته در این حکومت هم باید هر کسی وظایف شرعی خود را انجام بدهد. در صورتی که حکومت اسلامی باشد، زن نمی‌تواند منصب قضا و افتا را داشته باشد؛ اما در نظام لائیک که مبتنی بر رأی مردم است، زن می‌تواند همه مناصب را داشته باشد؛ چون در آن جا دیگر بحث ولایت الهی نیست تا واگذاری آن نیاز به مجوز داشته باشد. به نظر می‌رسد این حرف جدیدی است.

بر سر مزار آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر علیه السلام

روز شنبه ۱۴ خرداد که روز رحلت امام راحل است، ساعت ۱۰ صبح به سمت وادی السلام حرکت کردیم. قبرستانی که نه فقط قبرستان نجف، بلکه قبرستان شیعیان عراق، بلکه شیعیان بلاد دیگر است. شاید بزرگ‌ترین قبرستان در جهان. بدون دیدن تصور روشنی از آن نمی‌توان داشت. جای شگفت و بزرگی است. چندین کیلومتر در چندین کیلومتر. شاید هفت در پنج یا هفت در شش کیلومتر. همه پر از قبر و تکیه و بقعه و حجره. بیشتر آنها خانوادگی است و تاریخ مجسم شیعه در چهارصد سال گذشته. هر چه بگویم و بنویسم کم گفته‌ام.

ما به قصد زیارت قبر آیت‌الله شهید محمدباقر صدر رفتیم. در مسیر، مقبره شهدای جیش المهدی بود که مربوط به کشته‌های درگیری‌های نجف با نیروهای امریکایی است. شاید بیش از دویست نفر با پرچم‌های سبز. از آن جا گذشتیم و به مقبره شهید صدر رسیدیم که جنازه‌اش را همان زمان صدام منتقل کرده‌اند. تصاویری هم از کسی که جنازه را منتقل کرده بود و مراحل انتقال جنازه را انجام می‌داد، در آن جا نصب کرده بودند. تازه ستون‌ها را بالا برده بودند. هر چه باشد، رهبران فعلی عراق، بخشی از شاگردان و وابستگان به حزب الدعوة بوده‌اند. اما نمی‌دانم صدی‌ها آن جا را می‌سازند یا این افراد. در فاصله چند متری آن جا قبر عزالدین سلیم، رئیس شورای حکم عراق است که توسط گروه زرقاوی ترور شد.

وی نویسنده آثار متعددی درباره اهل بیت علیهم‌السلام بود و روی قبرش از او به عنوان متفکر اسلامی یاد شده بود. در کنار مرقد شهید صدر زیارت‌نامه‌ای هم تنظیم شده بود که پس از سلام به معصومین علیهم‌السلام خطاب به شهید صدر آمده بود:

السلام علی من فجّر الثورة فی العراق
السلام علی من حارب الکفر و النفاق
السلام علی منبذ الفتنة و الشقاق
السلام علیک من محتسب صابر
و لحب الدنيا و زخرفها هاجر....

بعد هم تاریخ تولد و شهادت چنین آمده بود: ولد

۱۹۳۵/۲/۲۸ و استشهد: ۱۹۸۰/۴/۹

یعنی ایشان تنها ۴۵ سال داشته که با آن همه شهرت و نفوذ علمی، باید وی را از اعاجیب عالم تشیع به شمار آورد.

ما به قصد زیارت قبر آیت‌الله

شهید محمدباقر صدر رفتیم. در مسیر، مقبره شهدای جیش المهدی بود که مربوط به کشته‌های درگیری‌های نجف با نیروهای امریکایی است. شاید بیش از دویست نفر با پرچم‌های سبز. از آن‌جا گذشتیم و به مقبره شهید صدر رسیدیم که جنازه‌اش را همان زمان صدام منتقل کرده‌اند. تصاویری هم از کسی که جنازه را منتقل کرده بود و مراحل انتقال جنازه را انجام می‌داد، در آن‌جا نصب کرده بودند.

برخی از مقابر اطراف حرم

بعد از زیارت وادی السلام، راهی حرم مطهر شدیم. در مسیر، چند مقبره و مدرسه را زیارت کردیم. اول مقبره مرحوم آیت‌الله شیخ جعفر کاشف الغطاء (م ۱۲۲۸). این قبیل مقابر معمولاً در محلی قرار دارد که یا مسجد (جامع) است یا مدرس. بعد مقبره صاحب جواهر که درب آن بسته بود، اما مدرس آن قابل رؤیت بود. مدرسه مهدیه در کنار آن بود که متعلق به شیخ مهدی کاشف الغطاء است و هنوز در دست خود این خانواده است. در حال حاضر شیخ عباس کاشف الغطاء عالم برجسته این خاندان است و تکاپوهای علمی وی کاملاً آشکار می‌باشد. آن‌جا مدرسه‌ای است کوچک و دو طبقه با حجرات. مدرسه



قوام هم که از مدارس کهن نجف است، همان‌جا بود و افراد وابسته به جماعت مقتدی صدر آن را مدیریت می‌کردند. قصد راه دادن ما را نداشتند، اما به هر زبانی بود داخل شده، نگاهی به آن انداختیم.

سپس به مقبره شیخ طوسی رفتیم که باز بود و درس هم در کنار آن برقرار بود. مدرس آقای شیخ هادی آل راضی که تا این اواخر در قم اقامت داشت و اکنون به این‌جا آمده تدریس می‌کند هم آن‌جا بود. پنج‌جاه نفری هم حاضر بودند. فاتحه‌ای خواندیم. به حیاط این مدرس آمدیم. در این سمت، قبر آیت‌الله سید محمد مهدی بحر العلوم عالم معروف بود. تصاویر بیست‌و دو نفر از شهدای خاندان بحر العلوم به دیوار چسبیده بود. واقعا سوزناک بود. اکثر قریب به اتفاق روحانی و جوان. همه اینها به دست صدامی‌ها کشته شده‌اند و معمولا جنازه و مقبره‌ای هم ندارند. گفتند که آقای سید محمد بحر العلوم که عضو شورای حکم بود، زمانی گفته بود که اگر شیطان هم حاضر باشد، با او علیه صدام متحد می‌شویم! خانواده‌ای که این قدر آسیب دیده، چه چیزی جز این می‌تواند بگوید؟

دیدار با آیت‌الله العظمی سید محمدسعید حکیم

سپس برای زیارت امیر مؤمنان علیه السلام عازم حرم مطهر شدیم. مرقد حضرت یک بنای بزرگ است شامل یک صحن که ساختمانی در وسط آن قرار دارد و ضریح هم در میان آن است. چندین در دارد که یک در سمت مرقد شیخ طوسی است که به همین جهت به باب شیخ طوسی شناخته می‌شود. روبه‌روی آن، باب قبله است. دو طرف دیگر هم باب العمارة و باب الساعة. بازرسی بدنی شدیم؛ البته از روحانیون چندان بازرسی نمی‌شود. موبایل‌ها را می‌گیرند. آقای معراجی یک زیارت امین الله خواند و قدری دعا و زیارت کرده، باز گشتیم تا به منزل آیت‌الله سید محمدسعید حکیم سبط مرحوم حکیم برویم. ایشان از جمله مراجع کنونی نجف است.

جالب است بدانیم که از چهار مرجع فعلی مقیم نجف یکی ایرانی است (آیت‌الله سیستانی) یکی عرب است (آیت‌الله محمدسعید حکیم)، یکی افغانی (آیت‌الله فیاض) و یکی هم پاکستانی (آیت‌الله شیخ بشیر نجفی). تقریبا همه چیز حکایت از آن دارد که مراجع نجف به طور در بست مرجعیت آیت‌الله سیستانی را به عنوان مرجعیت علیا پذیرفته‌اند و کمترین ابهام و تردیدی در آن وجود ندارد.



وقتی رسیدیم، گفتند استاندار حله آمده و فعلا باید منتظر باشید. نشستیم. برادر ایشان آقای سید محمد تقی حکیم آنجا نشسته بود که فارسی هم حرف می زد. قدری با ایشان صحبت کردیم تا آن که در باز شد و داخل شدیم. ابتدا آقای مهدوی درباره کتابخانه ها صحبت کرد.

از چهار مرجع فعلی مقیم نجف یکی ایرانی است (آیت الله سیستانی) یکی عرب است (آیت الله محمدسعید حکیم)، یکی افغانی (آیت الله فیاض) و یکی هم پاکستانی (آیت الله شیخ بشیر نجفی). تقریبا همه چیز حکایت از آن دارد که مراجع نجف به طور در بست مرجعیت آیت الله سیستانی را به عنوان مرجعیت علیا پذیرفته اند و کمترین ابهام و تردیدی در آن وجود ندارد.

ایشان گفتند که حد شیعه همان است که در اصول و روایات را باید مبنا گرفت. همان فروع کافی آمده است. همان روایات را باید مبنا گرفت. دوستان حاضر قدری درباره ضعیف بودن برخی روایات یا توجیه ناپذیر بودن آنها سؤال کردند، اما ایشان روی این مطلب اصرار داشت و خیلی حاضر به پذیرفتن ضعف آن روایات نبود. ایشان البته افزود که باید خرافات و چیزهای اضافی را جدا کرد.

سپس آقای حکیم شروع به صحبت کرده، از این که در حال حاضر شیعه از پرده تقیه در آمده و همه چیز آشکار شده سخن گفت. ایشان گفت: ما باید حرف های خودمان را بز نیم و اهل بیت را به مردم بشناسانیم. اگر خوب بشناسانیم، آنان به راه راست هدایت خواهند شد. من به ایشان عرض کردم که درباره شیعه های افراطی و معتدل چه باید کرد؟ کدام یک را باید به عنوان شیعه واقعی معرفی کرد؟ در توضیح خودم درباره تصورهایی که از شیعه در ایران امروز هست و چیزهایی که مداح ها می گویند مطالبی گفتم.

ایشان گفتند که حد شیعه همان است که در اصول و فروع کافی آمده است. همان روایات را باید مبنا گرفت. دوستان حاضر قدری درباره ضعیف بودن برخی روایات یا توجیه ناپذیر بودن آنها سؤال کردند، اما ایشان روی این مطلب اصرار داشت و خیلی حاضر به پذیرفتن ضعف آن روایات نبود. ایشان البته افزود که باید خرافات و چیزهای اضافی را جدا کرد. آقای مهدوی اشاره کرد که مراجع باید در این باره یعنی افراط کاری مداح ها توجه لازم را بدهند. این مجلس یک ساعت و ده دقیقه به طول انجامید. ایشان کتابی هم با عنوان «فی رحاب العقیده» دارد که در سه جلد (در یک مجلد) چاپ شده و پاسخ به پرسش های اعتقادی و تاریخی است. از اطلاعاتی هم که می داد پیدا

بود در این قبیل مطالب هم دستی دارد. چاپ پنجم این کتاب توسط دارالالهلال (گویا در قم) منتشر شده و حاوی بسیاری از پرسش‌های تاریخی و اعتقادی و پاسخ به آنهاست. در برخی از موارد می‌توان گرایش معتدل این مرجع تقلید عالم تشیع را به دست آورد؛ از جمله بحث مفصلی است که درباره صحابه، مواضع آنان و نیز مواضع اهل بیت و شیعیان نسبت به آنان آمده است.

آقازاده ایشان حجت‌الاسلام والمسلمین سید ریاض حکیم در ایران است. آقازاده دیگر همان‌جا بود که ایشان را هم زیارت کردیم. آیت‌الله حکیم فارسی می‌فهمید، اما عربی حرف می‌زد. بسیاری از خاندان‌های عرب نجف هم فارسی می‌دانند؛ چون گاه زن‌های ایرانی همسر و یا خادمه آنها بوده‌اند و یا به بچه‌های آنها شیر می‌داده‌اند. بسیاری از آنها هم فارسی را از طلبه‌های ایرانی یاد گرفته‌اند. تکلیف بازاری‌های کربلا و نجف هم معلوم است؛ جز این که بسیاری از آنها اصلاً ایرانی بوده‌اند. دفتر آقای حکیم بسیار پر رفت و آمد بود؛ در حالی که در دفتر آقای فیاض خبری نبود. روشن است که آقای حکیم عراقی است و طبیعی است که رفت و آمد بیشتری داشته باشد.

در میهمانی استاد آیت‌الله قرشی

ظهر برای ناهار می‌بایست خدمت آقای باقر شریف القرشی می‌رفتیم. ابتدا به محل کتابخانه ایشان که نزدیک حرم مطهر بود رفتیم. از تأخیری که کرده بودیم، شرم‌منده شدیم. پیرمرد تمام این مدت، منتظر مانده و خسته شده بود. کتابخانه امام حسن مجتبی (علیه السلام) در سال ۱۹۹۳ زمان صدام تأسیس شده است؛ اما به تازگی در زمین جدیدی ساختمان تازه‌ای برای آن بنا شده و حتی زمینی هم خریداری شده تا به آن افزوده شود. ساختمان چندین طبقه داشت و ایشان می‌فرمود که بیش از یکصد هزار جلد کتاب دارند. بیشتر چاپ‌های قدیم نجف و مصر را آن‌جا دیدیم. خرید زمین کنار کتابخانه با کمک قابل ملاحظه مقام معظم رهبری به انجام رسیده و ایشان خود به آن تصریح کرد.

پس بازدید سریعی از کتابخانه، به منزل ایشان که در حیّ العلماء است آمدیم. نام این محل از زمان حسن البکر درست شده است. سفره جانانه‌ای پهن شده بود و همه جور غذایی در آن یافت می‌شد. برای من که این چند روز درد معده داشتم، نگاه به آن حسرت‌آمیز بود؛ اما به قاعده «قدر مقدور» بهره بردم.

همان جاسر سفره، دفتر خاطرات رابه ایشان سپردم تا چیزی بنویسند. این متن رابه پاس علاقه‌اش به ایرانی‌ها نوشت:

بسم الله منزل الكتاب هدى و رحمة و نجات من روح الله تعالى الى رسوله العظيم مفجر العلم و الحكمة فى الارض و بعد:

و لا يحظى بالولاء لهم الا خيار الخلق فان الله تعالى قد من على عباده بأئمة اهل البيت عليهم السلام دعاة العدل الاجتماعى فى دنيا الاسلام و من حسن توفيق الايرانيين.... بالعترة الطاهرة فقد نالوا بذلك الحظ و التوفيق، فقد جعلهم الله ساسة العباد و فخر بنى آدم لان الائمة (ع) دعاة الله فى الارض و الحمد لله رب العالمين. باقر شريف القرشى

آقای مهدوی هم از ایشان خواست تا خاطره‌ای را که یکی دو بار گفته بود، در دفتر بنده بنویسد. ایشان این را نوشت:

رفع بعض اهل العلم رسالة الى الامام السيد ابى الحسن الاصفهانی قبل محیء رمضان، جاء فيها:

مسألة أعجز من حلها

و أنت فيها سیدی أخبر

رمضان شهر جاءنا مقبلة

يصومه المفلس أم يفطر

فكتب اليه السيد جواب الفتيا: يصوم المفلس بامداد من أبى الحسن. وأرسل اليه كمية من المال.

و كتب بعض أهل العلم الايرانيين رسالة الى الامام الشيخ محمد حسين كاشف الغطاء، رسالة جاء فيها:

شهر رمضان آمد و ليس عندنا زغال. فما تقولون فى الصوم؟

أجاب الشيخ: المسألة مشكلة جدا راجعوا فيها غيرى من الاعلام.

◆
کتابخانه امام حسن مجتبی (ع)
در سال ۱۹۹۳ زمان صدام
تأسیس شده است؛ اما
به تازگی در زمین جدیدی
ساختمان تازه‌ای برای آن
بنا شده و حتی زمینی هم
خریداری شده تا به آن افزوده
شود. ساختمان چندین طبقه
داشت و ایشان می‌فرمود
که بیش از یکصد هزار جلد
کتاب دارند. بیشتر چاپ‌های
قدیم نجف و مصر را آن‌جا
دیدیم. خرید زمین کنار
کتابخانه با کمک قابل ملاحظه
مقام معظم رهبری به انجام
رسیده و ایشان خود به آن
تصریح کرد.



این داستان مربوط به سخاوتمندی آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی است که می‌گویند رمز موفقیتش در آن بلاد عربی، همین سخاوتمندی‌اش بود.

گفتنی است که آقای باقر شریف قرشی پنجاه سال قبل کتاب امام حسن مجتبی علیه السلام را نوشت و آخرین کتابش از حلقات معصومین راجع به پیامبر صلی الله علیه و آله بود که امسال چاپ شد؛ یعنی یک دوره تاریخ معصومین را طی پنجاه سال نوشته است. قرار است دبیرخانه کتاب سال ولایت، این دوره را چاپ کند. خودش به آقای معراجی گفته بود بهترین آنها کتاب «موسوعة الامام الصادق علیه السلام» است که برای آن زحمت زیادی کشیده است. کتاب امام حسن علیه السلام را فخرالدین حجازی گویا با توصیه آیت‌الله میلانی رحمة الله علیه پیش از انقلاب ترجمه کرد. امروز آقای باقر شریف مجدداً از بشار عواد و این که ناصبی است و هر جا فضیلتی از اهل بیت بوده پاورقی زده که اینها درست نیست، سخن گفت.^۲

بعد از نهار به خانه آمدم و استراحت کردیم. نبود برق واقعا برای ما دشوار است و شب‌ها بدتر. تا برق هست، داخل ساختمان می‌خوابیم، اما به محض آن که برق می‌رود، همه به حیاط می‌روند و باز با روشن شدن کولر که علامت آمدن برق است، به اتاق برمی‌گردند. در همسایگی ما هم یک رستوران بزرگ هست که مولد برق بزرگی بالای ساختمانش گذاشته و معمولاً روشن است و آن قدر صدا دارد که همه جا را از صدا و دودش پر کرده است. در حال حاضر تقریباً هر کسی دستش به دهانش می‌رسد، یک ژنراتور کوچک برق برای اوقات بی‌برقی تهیه دیده که معمولاً صدای آن از منازل و مغازه‌ها به گوش می‌رسد. هرچند در آخر شب معمولاً آن را خاموش می‌کنند تا کمتر مزاحم همسایگان باشد.

در خانه امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه

عصر روز شنبه ساعت ۷ از خانه حرکت کردیم تا به زیارت مسجد جامع کوفه و مسجد سهله برویم. من گذرنامه برنداشته بودم که مجبور شدیم دقایقی برگردیم و دوباره حرکت کنیم. اتفاقاً همان ابتدای راه از ما درخواست گذرنامه کردند. در این جا ایستگاه‌های بازرسی را «موقف السیطره» می‌نامند که نام عجیبی است و شاید نشانی از دوره استبداد. یکی از دوستان قدری با مأمور عراقی مشاجره کرد که نزدیک بود مشکلی فراهم شود. بالاخره عذرخواهی شد و گذشتیم.

وقتی وارد کوفه شدیم، من احساس عجیبی داشتم. انسان آن قدر در تاریخ اسلام درباره

کوفه مطالعه کرده و حالا قرار است این شهر را ببیند. در محل کوفه اصلی، مسجد جامع است و دارالاماره و خانه امیر مؤمنان علیه السلام. ابتدا به مسجد جامع رفتیم؛ بسته بود. گفتند: در حال تعمیر است. اصرار کردیم تا بالاخره اجازه دادند که حیاط مرقد مسلم و هانی و سپس مسجد جامع را زیارت کنیم. در مرقد مسلم هم بسته بود. قبر مختار هم داخل همان جاست. پشت در نماز و زیارتی کردیم.

سپس وارد صحن مسجد کوفه شدیم که می گفتند قبلا در همه جای آن اسامی هر قسمت نوشته شده بوده که در مفاتیح، اعمال آنها آمده است؛ اما در حال حاضر صحن مسجد آماده برای فرش بود. وارد رواق مسجد شده و نزدیک محراب امام علی علیه السلام نماز خواندیم. یک محراب دیگر هم که محل ضربت خوردن یا محل نمازهای نافله حضرت بوده، در مسجد وجود دارد. بازسازی مسجد در حال حاضر با پول های «بُهره» هاست که مقبره جعفر بن ابی طالب علیه السلام را هم آنها درست کرده اند. سلطان برهان الدین مشغول انجام این کارهاست. این فرقه یکی از فرقه های منسوب به اسماعیلیه است که بیشتر پیروان آن در هند هستند.

از مسجد بیرون آمده، قدم زنان به سمت خانه امام علی علیه السلام رفتیم. در واقع زمین پشت مسجد دارالاماره بوده که فعلا یک مخروبه است. گفتند این جا هر چه بسازند، خیلی سریع خراب می شود. بعد از این زمین، خانه امام علی علیه السلام است که صحنی هم دارد. مغرب بود و متأسفانه مردم همه به صورت فرادا مشغول خواندن نماز بودند. داخل خانه منسوب به امام شدیم. همه دیوارها آجری است. حیاط کوچکی دارد. سمت راست، دو

◆ گفتنی است که آقای باقر شریف قرشی پنجاه سال قبل کتاب امام حسن مجتبی علیه السلام را نوشت و آخرین کتابش از حلقات معصومین راجع به پیامبر صلی الله علیه و آله بود که امسال چاپ شد؛ یعنی یک دوره تاریخ معصومین را طی پنجاه سال نوشته است.

◆ وارد کوفه شدیم، من احساس عجیبی داشتم. انسان آن قدر در تاریخ اسلام درباره کوفه مطالعه کرده و حالا قرار است این شهر را ببیند. در محل کوفه اصلی، مسجد جامع است و دارالاماره و خانه امیر مؤمنان علیه السلام. ابتدا به مسجد جامع رفتیم؛ بسته بود. گفتند: در حال تعمیر است. اصرار کردیم تا بالاخره اجازه دادند که حیاط مرقد مسلم و هانی و سپس مسجد جامع را زیارت کنیم.

خروجی دارد. اولی به جایی می رود که محل غسل امیرالمؤمنین علیه السلام است. تختگاهی سنگی ساخته‌اند و بالایش نوشته‌اند: محل غسل. دو طرف آن هم جای نشستن امام حسن و امام حسین علیهما السلام است که همه را با کاشی نوشته‌اند. آدم کاشی‌ها را که می‌بیند، فکر می‌کند واقعا از لحاظ تاریخی اینها درست است. خروجی بعدی هم اندرونی بوده است. چاه آبی هم هست که آب آن را با دلو می‌کشند و می‌فروشند. می‌گویند این جا محل زندگی خانواده حضرت بوده است. چند اتاق کوچک در گوشه و کنار هست.

اصلا نمی‌دانم اینها درست است یا نه، اما به هر حال خانه حضرت باید چنین جایی بوده باشد. هر کس در این خانه قدم بگذارد، مخصوصا اگر دفعه اولش باشد، اشکش جاری می‌شود. زن و مرد همه داخل این خانه رفت و آمد می‌کنند. طبعاً در زمان کثرت مسافر، این جا با ازدحام جمعیت و دشواری رفت و آمد و زیارت مواجه می‌شود. نماز مغرب و عشاء را در همان خانه خواندیم و بیرون آمدیم. این مطالب را بعد از نماز در همان خانه و کنار جایی که آن را محل غسل حضرت می‌دانند نوشتم.

از آن جا بیرون آمده، قدم زنان به سمت ماشین برگشتیم. عازم مسجد سهله شدیم که آن هم مسدود بود و هیچ نشانی از این که باز شود، در کار نبود. نوشته بودند که به دلیل تعمیرات، مسدود است.

هنگام قدم زدن در کوفه، همه‌اش در فکر کوفه قدیم بودم. شاید اسم کوفه بیش از هر شهری در تاریخ طبری آمده باشد. این نشان از آن دارد که این شهر چه اندازه در حوادث صدر اسلام از جایگاه بالایی برخوردار بوده است. از خود می‌پرسیدم که محل قبیله کنده کجا بوده؟ مدحج چطور؟ یا حمراء کوفه در کجا ساکن بوده‌اند؟

سفر مجدد به کربلا

صبح روز یکشنبه ساعت ۵/۵ به سمت کربلا حرکت کردیم. بنای ما این بود تا ظهر در آن جا بمانیم و برای نهار به نجف برگردیم. ابتدا به ساختمان «شبكة کربلاء المقدسة»^۳ رفتیم. اندکی بعد آقای سید عباس شهرستانی هم آمد. صحبت‌های متفرقه‌ای شد. من برخی از سایت‌ها را نگاه کردم. صحبت ما درباره تصور فعلی عراقی‌ها از ایران و انتظاراتشان بود. ایشان گفت: البته فضای نجف و کربلا با جاهای دیگر فرق دارد. مردم می‌دانند که ایران در

◆ **هنگام قدم زدن در کوفه، همه‌اش در فکر کوفه قدیم بودم. شاید اسم کوفه بیش از هر شهری در تاریخ طبری آمده باشد. این نشان از آن دارد که این شهر چه اندازه در حوادث صدر اسلام از جایگاه بالایی برخوردار بوده است. از خود می‌پرسیدم که محل قبیله‌کنده کجا بوده؟ مذحج چطور؟ یا حمراء کوفه در کجا ساکن بوده‌اند؟**

◆ **آقای سیدعباس شهرستانی در جریان انتفاضه شعبان ۹۱ در کربلا بوده است. ایشان گفت که کربلا سیزده روز مقاومت کرد و از این جهت خیلی هم شهید داد. در آن زمان بخشی از بین‌الحرمین خانه و مغازه بود که همه را تخریب کردند. همان زمان یک دیواری هم دور بین‌الحرمین کشیدند و دو در برای آن گذاشتند تا بتوانند آن‌جا را کنترل کنند. بعدها آن‌قدر فشار آوردند تا این دیوارها را برداشتند و این فضا باز شد. تا به حال هم پول خانه‌ها و مغازه‌های تخریب شده را به مردم نداده‌اند. حالا هم صحبت توسعه حرم است که هنوز به جایی نرسیده است.**

ایشان از این که در تغییرات جدید عراق، نوعی تمایل به غربزدگی در جوانان پدید آمده که قبلاً به خاطر فقر امکانش نبوده ابراز نگرانی می‌کرد. معلوم است که این حالات روز به روز بیشتر خواهد شد.

گذشته چه قدر برای عتبات و آبادی آنها زحمت کشیده است؛ اما در حال حاضر مردم بسیار فقیرند و نیاز به کمک دارند. ایرانی‌ها هر چه می‌فرستند، برای حرم می‌فرستند؛ در حالی که مردم انتظار کمک دارند و می‌دانند ایرانی‌ها دارند و می‌توانند کمک کنند. حرف‌های او را یک یادداشت کوتاه کرده، برای بازتاب فرستادم که با اسم مستعار منتشر کرد.

آقای شهرستانی می‌گفت: دو سال پیش که ما آمدیم، به قدری این جا ویران و کثیف بود که حد و حصر نداشت. وضع بهداشتی قدری بهتر شده و مردم در انجام کارهای اقتصادی فعال‌تر شده‌اند. آقای سیدعباس شهرستانی در جریان انتفاضه شعبان ۹۱ در کربلا بوده است. ایشان گفت که کربلا سیزده روز مقاومت کرد و از این جهت خیلی هم شهید داد. در آن زمان بخشی از بین‌الحرمین خانه و مغازه بود که همه را تخریب کردند. همان زمان یک دیواری هم دور بین‌الحرمین کشیدند و دو در برای آن گذاشتند تا بتوانند آن‌جا را کنترل کنند. بعدها آن‌قدر فشار آوردند تا این دیوارها را برداشتند و این فضا باز شد. تا به حال هم پول خانه‌ها و مغازه‌های تخریب شده را به مردم نداده‌اند. حالا هم صحبت توسعه حرم است که هنوز به جایی نرسیده است.

ایشان از این که در تغییرات جدید عراق، نوعی تمایل به غربزدگی در جوانان پدید آمده که قبلاً به خاطر فقر امکانش نبوده ابراز نگرانی می‌کرد. معلوم است که این حالات روز به روز بیشتر خواهد شد.

سپس به حرم مشرف شدیم. ابتدا به زیارت مرقد مطهر امام حسین علیه السلام رفتیم. زیارت دلچسپی بود. بسیار خلوت، و ما در حالی که نزدیک ضریح ایستاده یا نشسته بودیم، زیارت کردیم. بعد هم به زیارت قبر حبیب بن مظاهر و قتلگاه رفتیم. قبر ابراهیم معجب هم در همان حاشیه حرم مطهر و داخل رواق است که آن را هم زیارت کردیم. بر اساس آنچه نوشته‌اند، وی نواده امام کاظم علیه السلام و پسر محمد عابد است. بعد از نماز نشستیم و این چند سطر را نوشتم.

از آن جا بیرون آمده، به سراغ تلّ زینیه رفتیم. از در قبله که بیرون آمدیم، دست راست، در گوشه‌ای تلّ زینیه است که ساختمانی است شاید بیش از دویست متر مربع. نماز خواندیم و آقای مهدوی راد هم بر اساس وعده‌ای که قبلاً داده بود، روضه‌ای برایمان خواند. گریه کردیم. از آن جا به سمت مرقد حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام رفتیم. در بین راه قدری مهر و تسبیح خریده، به محل امانات سپردیم. بازار کربلا با همه بزرگی، خلوت است و برای آمدن زائران خارجی و به خصوص ایرانی روزشماری می‌کند. به حرم وارد شده، و زیارت و نماز خواندیم. به نظرم کربلا بسیار آبادتر از نجف است. آقای سید عباس شهرستانی هم می‌گفت که این دو شهر مثل مشهد و قم است و از این جهت تشبیه بسیار خوبی است. ساعت یازده بود که این مطلب را بعد از نماز زیارت نوشتم و از حرم خارج شدیم. از آقای سید عباس شهرستانی خوشمان آمد. دوستان می‌گفتند به دائیش رفته است.

همراه با آقای ماهر که راهنمای ما بود، به سمت محل قطع شدن دستان حضرت ابوالفضل علیه السلام رفتیم. دو جا بود و نزدیک به هم. برای هر کدام جایی بسیار کوچک ساخته‌اند. اولی بنای جدیدش در سال ۱۹۹۷ بوده که این تاریخ و نام بانی با کاشی روی خود بنا نوشته شده بود. این بنای کوچک کنار خیابان میان یک کوچه واقع شده بود. بنای دوم چسبیده به یک خانه بود. کاشی کاری شده و یک نقاشی هم از صحرای کربلا با کاشی روی دیوار بود؛ با تصویر دست بریده در آن نقاشی.

از آن جا عازم مقام صاحب الزمان (عج) شدیم. مسجد بزرگی بود در حاشیه نهر حسینی که بچه‌ها و مردها در حال شنا در آن بودند. بنای تازه و مدرن و تمیزی بود. جایی بود شبیه به مسجد جمکران یا مسجد سهله. آن جا هم نماز خواندیم و ساعت یازده و ربع بود که خارج شدیم.

وارد خیابان سدره شدید که روبه‌روی همان مقام است. در این خیابان، مغازه و هتل‌های بسیاری بود. در یک کوچه، مقام علی اکبر علیه السلام بود که نرفتم. اندکی جلوتر، سر یک کوچه مقام علی اصغر علیه السلام قرار داشت که بالای آن نوشته بودند: محل شهادت علی اصغر علیه السلام. از آن‌جا به بین الحرمین برگشته، وسایل را از امانتداری گرفتیم و راهی بازاری شدیم که آخرش به خیابان می‌رسید. واقعا خسته بودیم. دوستان برخی چیزهای کوچک خریداری کردند و من هم در گوشه‌ای نشستم. یک لحظه متوجه شدم که به خواب رفته‌ام و یکی از رفقا در همان حالت خواب، عکسی از من گرفته است. بازار را تا آخر رفتیم. از اتفاق، خانه راهنمای ما یعنی ماهر در همان حدود بود. می‌گفت با مادر بزرگش در یکی از همین خانه‌های بسیاری قدیمی در حاشیه بین الحرمین زندگی می‌کند.

به خیابان که رسیدیم، ماشین گرفته، به مرکز اطلاع‌رسانی کربلا رفتیم. دوستان پیشنهاد کردند که به سوی مرقد حرّ بن یزید ریاحی برویم؛ هم زیارت کنیم و هم نماز ظهر و عصر را آن‌جا بخوانیم. همین کار را کردیم. هفت کیلومتر فاصله داشت. رفتیم و زیارت کردیم و برگشتیم. ساختمانی دارد و ضریح بسیار کوچکی. حرّانسان بسیار بزرگی است و کمتر کسی است که ویژگی‌های آزادی‌خواهانه او را داشته باشد. می‌گویند بعد از واقعه کربلا طایفه‌اش جنازه او را به این‌جا آورده‌اند.

آخرین زیارت حرم مطهر امیرمؤمنان علیه السلام

باز به محل اطلاع‌رسانی آمده، ناهار خوردیم، ساعتی استراحت کرده و به نجف برگشتیم. در آن‌جا اندکی تأمل کرده، راهی حرم شدیم تا برای آخرین بار آن حرم مطهر را زیارت کنیم. سر راه به پاساژ کهنه‌ای رفتیم. همه‌اش مغازه عابروشی و تسییح و بعضا پارچه بود. عبابی برای خودم خریدم. از نوه آیت‌الله خویی هم که آن‌جا مغازه پارچه‌فروشی داشت، چادری گرفتم. دوستان هم چیزهای دیگری خریدند. این‌جا هر ۱۶۵۰ دینار معادل یک‌هزار تومان است. وسایل را در ماشین گذاشتیم و به حرم مشرف شدیم. هنگام مغرب بود. در همان صحن روی فرش‌ها نماز خواندم. برای اطمینان بیشتر، از طلبه‌ای محل مدفن حاج شیخ عباس قمی را پرسیدم؛ نمی‌دانست. گفت: من هم میهمان هستم و در سوریه درس خوانده‌ام



و فعلا در استان دیاله عراق ساکنم و برای زیارت آمده‌ام. از دیگران پرسیدیم؛ همان جایی را نشان دادند که قبلا نوشتم. به مرقد آیت‌الله خویی و آیت‌الله حاج آقا مصطفی هم سری زده، فاتحه خواندیم.

عمده زیارات متعلق به امیرالمؤمنین علیه السلام را در این آخرین زیارت در داخل حرم خواندم و برخی را هم مرور کردم تا مضامین آنها را بدانم. لحظاتی عالی بود و زیارتی دلچسب. خلوتی آن جا بیش از هر چیز برایم جالب بود. به راحتی زیارت کردیم و نماز خواندیم و برای همه کسانی که التماس دعا گفته بودند دعا کردم. در یک زیارت که حاج شیخ عباس قمی آن را از «مستدرک الوسائل» و آن هم از کتاب مزار قدیمی نقل کرده چنین آمده است:

«اللهم ارزقنی عقلا كاملا، و لبا راجحا، و قلبا زاكيا، و عملا كثيرا، و ادبا بارعا، و اجعل ذلک كله لی، و لا تجعله علی برحمتک یا أرحم الراحمین».

نکته جالب دیگر، توحیدی است که در درون این زیارات هست. چون الفاظ برخی از این زیارتنامه‌ها بسا ممکن است برای ناآگاهان درباره توحید شبهه ایجاد کند، به یکی از این ادعیه که بعد از نماز زیارت امیر مؤمنان علیه السلام آمده، اشاره می‌کنم:

«اللهم لك صلّیت و لك ركعت، و لك سجدة و حدك لا شريك لك، لانه لا تكون الصلوة و الركوع و السجود الا لك، لانك أنت الله لا اله الا أنت، اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و تقبل منّی زیارتی، و أعطنی سؤلّی بمحمد و آله الطاهرين».

این مطالب را در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام نوشتم و بیرون آمدم.

بازگشت به ایران

شام را خورده و خوابیدیم تا صبح زود حرکت کنیم. از آن جا که برق نبود، به حیاط رفتیم. با این که ابتدا هوا دم کرده بود و سخت آرام بود، اما ناگهان وزش باد آغاز شد و اندکی بعد تبدیل به طوفان گردید و خاک بود که به هوا می‌رفت. ساعتی بعد احساس کردیم نفس کشیدن دشوار شده است. برخاستم و به داخل ساختمان رفتم. دیدم خاک همه جا را گرفته است. خوابیدم و صبح ساعت ۵ که برخاستم، دیدم تمام آسمان تیره و تار و پر از غبار خاک است. تمام روی زمین و فرش و کفش و همه جا پر از خاک بود. این همان



چیزی است که در این جا به آن «عجّه» می‌گویند و گاه چندان زیاد است که بازار تعطیل می‌شود.

سوار ماشین شده، حرکت کردیم؛ اما غبار مثل مه همه جا را گرفته بود و تا فاصله چند متری قابل رؤیت بود. سابقاً درباره این خاک نجف که از سه تا ده روز به طول می‌انجامد، چیزهایی شنیده بودم، اما این بار به چشم دیدم. خوش اقبالی ما آن بود که شب آخر این اتفاق افتاد. فضای پر از خاک نرم تا نزدیک مرز ایران ادامه داشت؛ حتی در این سوی مرز تا ایلام هم آثار آن دیده می‌شد. دو تاکسی ما را تا مرز آوردند و به دلیل خلوتی،

کارها به سرعت انجام شد و ما به مهران آمدیم. در اداره گذرنامه، مهر خروج ما را ثبت کامپیوتری کردند و با ماشین آقای عابدی که جایی در پارکینگ گذاشته بودیم، به سمت ایلام حرکت کردیم.

ساعت یک بود که به ایلام رسیده، به همان ساختمان شبکه امام جواد علیه السلام رفته، نهار خورده، خوابیدیم و ساعت سه بعد از ظهر به سمت کرمانشاه حرکت کردیم. هشت ساعت بعد یعنی ساعت ۱۱ شب (روز دوشنبه ۱۶ خرداد) درست در همان ساعتی که از قم بیرون رفته بودیم، به قم وارد شدیم.

در این سفر همه ناراحتی ما از آن بابت بود که به دلیل مسائل امنیتی نتوانستیم به زیارت امامان در کاظمین و سامرا برویم و به زیارت از دور اکتفا کردیم.

◆
نکته جالب دیگر، توحیدی است که در درون این زیارات هست. چون الفاظ برخی از این زیارتنامه‌ها بسا ممکن است درباره توحید شبیه ایجاد کند، به یکی از این ادعیه که بعد از نماز زیارت امیر مؤمنان علیه السلام آمده، اشاره می‌کنم:

«اللّٰهُمَّ لَكَ صَلَٰتٌ وَ لَكَ رُكُوعٌ، وَ لَكَ سَجْدَةٌ وَ حَدَكُ لَأَشْرِيكَ لَكَ، لَأَنَّهُ لَا تَكُونُ الصَّلَاةُ وَ الرُّكُوعُ وَ السُّجُودُ إِلَّا لَكَ، لَأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَقَبَّلْ مِنِّي زِيَارَتِي، وَ أَعْطِنِي سَوْئِلِي بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ».



پی‌نوشت‌ها:

۱. تعبیر «حضرت امام» از خود آیت‌الله سیستانی بود.
۲. پس از بازگشت، جست‌وجو کردم و این مطلب را در «تهذیب‌الکمال»، ج ۲۰، ص ۴۸۴ یافتیم. بشار در پاورقی ذیل حدیث غدیر نوشته است که این حدیث حتی یک طریق صحیح ندارد و اشاره به نقلی کرده که در مجلد ۱۹، ص ۴۰۵ آمده که ابوحصین گفته است: ما این حدیث را نشنیده بودیم تا آن‌که ابواسحاق از خراسان آن را آورد. بدتر از آن، کتابی با عنوان «علی و الخلفاء» از بشار دیدم که به دفاع از صدام و علیه ایران نوشته شده و با تعبیر بسیار زشتی از امام خمینی یاد شده بود. وی در این کتاب صدام را «القائد المجاهد» نامیده است و کوشیده تا افکار ایرانیان را به عنوان افکار الحادی و شعوبی معرفی کند.

۳. آدرس پایگاه اینترنتی: www.holykarbala.net.